

تأملی بر ساقی‌نامه حکیم فغفور گیلانی

* سیده مریم ابوالقاسمی

دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

حکیم میر فغفور گیلانی (م ۱۰۳۰ ق) از جمله عالمان و شاعران قرن دهم و یازدهم هجری (عصر صفوی) است. او در علوم و دانش‌های متعدد از قبیل طب، حکمت، موسیقی، شعر و خوشنویسی تبحر کافی و کامل داشت. حکیم مدتی از عمر خویش را در اصفهان سپری نمود و شاه عباس صفوی را مدح گفت، اما بنا به دلایل مختلف اجتماعی، همانند شاعران دیگر این عصر به هندوستان مهاجرت نمود و به صف ملازمان «شاهزاده پرویز» درآمد. ساقی‌نامه او در قالب ترجیع‌بند و در بحر هزج، حاوی ابیات منتخب و پرمعنی است که علاوه بر توصیفات دلنشین و بدیع، اندیشه‌های حکمی و عرفانی نیز در آن جلوه خاصی دارد؛ پاره‌ای از موضوعات اصلی ساقی‌نامه حکیم گیلانی عبارتند از: معرفت و حقیقت‌بینی، آزادگی و مناعت طبع، مذمت زهد ریایی، دیدگاه‌های زندانه و اندیشه‌های ملامتی و ... شاعر به منظور بیان اندیشه‌ها و تفکرات خویش، تحت تأثیر مضامین گذشتگان از جمله خواجه حافظ شیرازی بوده است. برخی از ویژگی‌های «سبک هندی» را نیز می‌توان در اشعارش مشاهده نمود. تشبیه، استعاره و تشخیص (Personification) از جمله عناصر بارز تصویرساز در ساقی‌نامه اوست. کلیدواژه‌ها: ساقی‌نامه، عصر صفوی، می، جام، ساقی، میخانه، معرفت، مستی، صومعه، زاهد، ملامت، رند، خواجه حافظ، خلّاج، سبک هندی، خرابات، میکده.

A Reflection on Savant Faghfur Guillani's Saggi-name

Seydeh Maryam Abolghasemi, Ph.D.

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature
Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University

Abstract

Savant Mir Faghfur Guillani (d. 1030 h.) is one of the savants and poets of the 10th and 11th centuries (Hejira, Saffavid period). He was fully proficient in various sciences and knowledge such as medicine, sagacity, music, poetry and calligraphy. He lived part of his life in Isfahan and composed eulogies in praise of King Abbass Saffavi, but for different social reasons, like many other poets of this era, immigrated to India and joined the companions of Prince Parviz. His Saggi-name follows the pattern of return tie and Hazaj meter; it consists of selected and significant verses which, besides its creative descriptions that engrave in heart, present a particular manifestation of mystical and philosophical thoughts. Some of the main subjects of Guillani's Saggi-name are: insight and factualism, magnanimity and high-mindedness, reproach of false piety, free-spirituality views and Malamati thoughts. In order to express his thoughts and standpoints, the poet was affected by the themes of past poets such as Khajeh Hafiz Shiraz. Certain characteristics of Hindi style can be traced in his poems. Simile, metaphor and personification are among the prominent picture-making elements of his Saggi-name.

Keywords: Saggi-name, Saffavid period, wine, cup, Saggi (cupbearer), tavern, drunkenness, monastery, pious, malamati (rebuke), free-spiritual man, Khajeh Hafiz, Halladi, Hindi style, Kharabat (tavern).

مقدمه

آغاز قرن دهم تا نیمه‌های اول قرن دوازدهم هجری قمری، دوره استیلای سلسله صفوی بر ایران است.^۱ این عهد از حیث تحولات تاریخی، اجتماعی و سیاسی در ایران، دوره‌ای خاص و با اهمیت محسوب می‌گردد که از آن جمله می‌توان به گسترش حوزه جغرافیایی ایران و رفاه نسبی مردم به ویژه در دوران سلطنت شاه عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ ق)، اشاره نمود.

سلطنت چهل‌ودوساله شاه عباس با آن که از خشونت‌های بسیار مخصوصاً در رفتار با نزدیکانش خالی نبود؛ اما در آن چه مربوط به رفاه و توسعه امنیت می‌شد، دورانی استثنایی و بی‌همانند در تمام تاریخ ایران به‌شمار می‌رود (زرین کوب ۱۳۸۰: ۶۹۷).

مسلماً حوزه‌های هنری و ادبی از تأثیر تحولات اجتماعی و سیاسی بی‌بهره نبوده‌اند کثرت شاعران و رواج شعر و شاعری در بین عامه مردم، از جمله ویژگی‌های بارز عصر صفوی است. از میان اشعار دوره صفوی، ساقی‌نامه^۲ از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا شاعران این عهد در ساقی‌نامه‌های خود علاوه بر بیان احوال لطیف باطنی و هیجانات پرشور روحانی و عاطفی، به موضوعات حکمی، اخلاقی و عرفانی نیز توجه و عنایت خاصی داشته‌اند.

ساقی‌نامه‌ها در ردیف اشعار غنایی (Lyric) قرار دارند، اکثر ساقی‌نامه‌های موجود در ادب فارسی در قالب «مثنوی» و در «بحر متقارب» است؛ اما ساقی‌نامه حکیم فغفور گیلانی در قالب ترجیع‌بند (Return-tie) و در بحر هزج مثنی‌اخرب مکفوف مقصور (محدوف) سروده شده است.

«بعضی از شاعران که قصد تنوعی در این کار داشته‌اند، ساقی‌نامه را به صورت ترجیع‌بند و یا ترکیب‌بند سروده‌اند و نخستین شاعری که ساقی‌نامه را به صورت ترجیع‌بند ساخته، شیخ فخرالدین عراقی (م ۶۸۸ ق) است. وحشی بافقی (م ۹۹۱ ق) ترجیع‌بندی به عنوان ساقی‌نامه سروده است که شهرتی یافته و عده‌ای به او اقتفاء کرده‌اند» (گلچین معانی ۱۳۵۹: ۱۰). ساقی‌نامه وحشی بافقی که در قالب ترجیع‌بند است با این بیت آغاز می‌شود:

ساقی بده آن باده که اکسیر وجودست شوینده آرایش هر بود و نبودست

۱- گروهی معتقدند که دولت صفوی نخستین دولت ایرانیست که وسعت کشور را به آخرین حد خود در دوره اسلامی رسانیده است (به دریاگشت بی‌تا: ۶۳).

۲- ساقی‌نامه‌ها و معنی‌نامه که اجزای یک منظومه مستقل را تشکیل می‌دهد، ابیات است خطابی در بحر متقارب مثنی‌ا مقصور یا محدوف که در آن شاعر با خواست باده از ساقی و تکلیف سرودن و نواختن به معنی، مکنونات خاطر خود را درباره دنیای فانی و بی‌اعتباری مقام و منصب ظاهری و کجروی چرخ و ناهنجاری روزگار ... آشکار می‌سازد (گلچین معانی ۱۳۵۹: ۱).

بعدها شاعران قرن یازدهم در ساقی‌نامه‌های خویش از او پیروی نمودند که حکیم فغفور گیلانی از آن جمله به‌شمار می‌رود همچنین از این گروه می‌توان به پیامی کرمانی، کامل جهرمی، فرقتی جوشقانی، نظام دستغیب شیرازی، حکیم شفایی اصفهانی، حکیم رکنای مسیح کاشانی و نصیرای همدانی اشاره نمود که جملگی از شاعران قرن یازدهم هجری‌اند و ساقی‌نامه‌های خود را با عبارت «ساقی بده آن باده (می) ...» آغاز نموده‌اند.

حکیم فغفور گیلانی

از جمله شاعران و عالمان سده‌های دهم و یازدهم ق، حکیم میر فغفور گیلانی (لاهیجی) است. وی در لاهیجان دیده به جهان گشود. اجداد و پدرش که صاحبان مال و مکنّت بودند در گیلان می‌زیستند و در بین مردم از احترام و اعتبار خاصی برخوردار بودند. شهرت او به «حکیم» به دلیل آگاهی و اطلاع تام او از دانش پزشکی بود. فغفور به کشورهای و شهرهای مختلف از جمله آذربایجان، گرجستان، ارمنستان، اصفهان و هند سفر کرده و مدتی نیز مدّاح شاه‌عبّاس صفوی بوده و مکرر از آن پادشاه صلّه و انعام دریافت نموده است. فغفور مانند شاعران دیگر این عصر بنا به دلایل مختلف اجتماعی بعدها به سرزمین هند مهاجرت نمود و به صف ملازمان «شاهزاده پرویز» پسر جهانگیر پیوست.

«تاریخ وفات او را سال هزار و سی هجری قمری دانسته‌اند» (نصر آبادی ۱۳۷۸: ۳۴۸).

او مردی دانشمند، شاعر، موسیقیدان، طبیب و خوشنویس بود. معاصران و تذکره نویسان جملگی به فضل و کمال او اتفاق نظر دارند (فخرالزمانی قزوینی ۱۳۴۰: ۴۵۳).

شعر دوره صفوی به دلیل رواج آن در بین طبقات عامه نامهذب، رنگ عامیانه به خود گرفته و طریق ابتذال را می‌پیموده و مسلماً از لغزش‌ها و خطاهای شعری و صرفی و نحوی، عاری نبوده است؛ اما شمول فضل و معلومات و آشنایی و مهارت حکیم گیلانی با فنون شعر و شاعری او را از سایر معاصرانش متمایز نموده است. استاد دکتر صفا در باب یکدستی و پختگی شعر او معتقد است: «سخنش پایه‌ی استادان قرن هشتم و نهم پیش می‌رود و از خطاها و لغزش‌ها و یا افراطها و تفریط‌های لغوی و دستوری که در زمان او رایج بوده، بریست. سخنی یکدست و پخته و بیت‌های منتخب و سنجیده دارد» (دکتر صفا ۱۳۶۴: ۱۰۲۷).

حکیم فغفور در اکثر قالب‌های شعری مانند قصیده، غزل، رباعی، ترکیب‌بند و ترجیع‌بند طبع آزمایی نموده که کم و بیش بر روی صفحات تذکره‌ها نقش بسته و غبار فراموشی بر

روی آن‌ها نشسته است. از حکیم گیلانی «ساقی‌نامه» ای نیز در بحر هزج بر جای مانده که شامل یازده بند و نود و نه بیت می‌باشد و هشت بند آن دارای «ردیف» است، با بیت ترجیع:

ما دجله‌کشی یاد گرفتیم ز استاد ما را خط بغداد^۳ به از خط بغداد

موضوعات و مضامین کلیدی و مهمی که در این ساقی‌نامه بدان توجه و عنایت شده، عبارتند از:

۱) توصیف می و مجلس بزم (میکده، خمخانه، میخانه):

از جمله موضوعات مهمی که در ساقی‌نامه روی آن تأکید می‌شود، توصیف می و باده، خم، ساقی و مجلس بزم و طرب است. ساقی‌نامه حکیم گیلانی نیز از این امر مستثنی نیست. شاعر، ساقی و معنی را مورد خطاب قرار می‌دهد که باده‌ای در کار کند و سرودی ساز دهد تا به این وسیله اندوه عالم فانی مادی را به باد فراموشی بسپارد. در این ساقی‌نامه فروغ روشنی بخش باده به خورشید و آتشی تشبیه شده که در پرتو تابان آن هر نوری، بی‌رونق و هر فروغی، بی‌جلوه است:

ساقی بده آن باده که خورشید شرارست چون آتش گل، تیز ز دامان بهارست
آن آتش بی‌دود که موسیش مجوسست و آن نور فروزنده که سوزنده نارست

(حکیم گیلانی ۱۳۴۰: ۴۶۰)

مطرب به نوا غلغله در انجمن افکن صد دام ز مرغوله به مرغ چمن افکن
از زمزم می، زمزمه را آب دگرده وز شاخ نوا، برگ گل و یاسمن افکن

(همان ۴۶۳)

ظاهراً توصیف باده مادی تنها دستاویزی بوده تا شاعر از طریق آن به باده معرفت‌گریزی زند و از میخانه وحدت‌یادی کند؛ زیرا از بند چهارم ساقی‌نامه، به تدریج اندیشه‌ها و تفکرات و مضامین عرفانی وارد مفاد آن می‌گردد و شاعر از کوی خرابات مغان، میخانه معرفت و برتری سُکر و مستی نسبت به زهد و پارسایی یاد می‌کند. حکیم گیلانی مانند بسیاری از شاعران و عارفان قرون پیش از خود، مقصودی مجازی از باده در نظر دارد و معرفت را که غایت

۳- «خط بغداد» خط دوم از هفت خط جام‌جم است که نام‌های آن‌ها به ترتیب از بالا به پایین در این بیت از ادیب فراهانی آمده است:

اشک و کاسه‌گر و فرودینسه

چور و بغداد و بصره و ازرق

مطلوب عارف است به می تشبیه کرده است^۴ :

مستان می معرفتیم و نشناسیم از خاک در میکده خوشتر، عرفاتی

(همان ۴۶۹)

خُم چشمه حیوان و حریفان همه خضرند یک قطره ز می تا به وجودست، عدم نیست

تا جام نگیری نرسی از پی مقصد سر کردن این راه به دست است، قدم نیست

(حکیم گیلانی ۱۳۴۰: ۴۷۰)

حکیم گیلانی، کوی صلاح حقیقی را خُم و خمخانه می‌داند، نه مسجد و محراب. او معتقد است که جام معرفت قابلیت آن را دارد که آینه دل و دیده را از کدورت‌ها بزدايد و به آن روشنایی و بصیرت حقیقی عطا کند:

خُم کوی صلاح است می آتش زده در وی نی خشت بود بر سر خُم، سنگ مزارست

آن روز که از مشرق خُم، مست صبحیم روزش نشماریم اگر روز شمارست

آن را که نظر نیست بر آینه جامش بر آینه دیده او نور، غبارست

برخاست دل ما ز جهان تا به می افتاد از غرقه این بحر، دو عالم به کنارست

(حکیم گیلانی ۱۳۴۰: ۴۶۱)

زاهد اگرت میل سبکباری جان است بر دوش سبوغیر که سجاده گران است

(همان ۴۶۷)

شاعر از میخانه (عالم لاهوت) (الفتی ۱۳۶۲: ۶۰) به عنوان جنت حقیقی خویش یاد می‌کند؛ جنتی که از کف ساقیان حوروش می‌توان در آن باده فرحبخش معرفت نوشید. باده‌ای که از حیث جاودانگی و اعتبار به مراتب بالاتر و برتر از آب حیات خضر و معجره شفابخش عیسوی است.

آب خضر از کاسه ما جوی که این‌جا عیسی به دم آب دهد معجز دم را

(همان ۴۶۴)

در جنت میخانه بنوش از کف غلمان آن باده که گویی ز لب حور فشردند

(همان ۴۶۶)

۴- گروهی از عرفا، تعبیرات زیبا و گاه قابل تأمل در باب اصطلاحات و واژه‌هایی همچون شراب، می، خُم، خمخانه و ... بیان نموده‌اند؛ مثلاً «شراب را غلبات عشق می‌دانند، با وجود اعمالی که مستوجب ملامت بود.» (الفتی تبریزی ۱۳۶۲: ۶۰) و یا «خُم و خمخانه را محیط تجلیات می‌گویند که عالم دل است.» (همان: ۶۱).

حکیم گیلانی در سرودن این ابیات، گویا تحت تأثیر حافظ شیرازی (۷۲۷-۷۹۲ ق) بوده
 از میخانه و ساقی به عنوان «بهشت و حور» خویش یاد نموده است:
 زاهد اگر به حور و قصورست امیدوار ما را شرابخانه قصورست و یار حور
 (حافظ ۱۳۷۱: ۱۸۰)
 بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه که از پای خمت روزی به حوض کوثر اندازیم
 (همان ۲۳۲)

به اعتقاد حکیم گیلانی، مذهب و طریقت عارف روشن‌بین در «عشق و باده» خلاصه
 می‌گردد:
 جز باده ننوشیم و بجز عشق نورزیم در مذهب ما نیست جزین صوم و صلاتی
 (حکیم گیلانی ۱۳۴۰: ۴۶۹)

۲) رندی و ملامتی:

در این ساقی‌نامه وجود اندیشه‌های رندانه را به‌وضوح می‌توان مشاهده نمود. با اندکی دقت و امعان
 نظر می‌توان پی برد که اعتقادات و کردار رندان^۵ و ملامتیان مورد تأیید شاعر بوده است.
 حکیم گیلانی در ساقی‌نامه‌اش رندان را این‌گونه توصیف نموده: رندان، فانی راه حق‌اند، از
 قید «خود» فارغ‌اند، آزاد و بی‌تعلق‌اند، در اندیشه سود و زیان نیستند. به مصلحت و نجات
 خویش نمی‌اندیشند. از قید فرمان مخلوق آزادند و در مقابل کسی سر تسلیم فرو نمی‌آورند.
 میخانه و دیرمغان را جایگاه و مأوای خویش می‌شمارند. آیین‌شان عشق ورزی و باده نوشی
 است. بار ملامت «اهل سلامت» را عاشقانه بر دوش می‌کشند. کعبه مقصودشان می‌کده
 حقیقت است. همواره قرین جام باده‌اند. «مستی» را مسلک خویش ساخته‌اند:

همّت طلب از مسلک رندان قدح نوش چون شیشه یکی پنبه غفلت بکش از گوش
 من همچو سبو خانه به میخانه گرفتم تا مست از آن‌جا ببرندم به سر دوش
 (حکیم گیلانی ۱۳۴۰: ۴۶۸)
 رندان فنائیم ز خود فارغ و آزاد نه در غم فکری و نه در قید نجاتی
 فرمانبر خاص خط پیشانی خویشیم کس را نبود بر سر ما خط و براتی

۵ - «رند، کسی است که جمیع کثرات و تعینات وجوبی ظاهری و امکانی و صفات و اعیان را از خود دور کند و سرافراز عالم و آدم شود و مرتبه هیچ مخلوقی به مرتبه رفیع او نرسد.» (لاهیجی ۱۳۶۸: ۶۲۰ و ۶۳۱). عده‌ای نیز معتقدند: «رند، کسی است که از باده حقیقت سرمست گشته و واله و حیران و سرگردان در وادی محبت شود.» (سجادی ۱۳۷۰: زیر کلمه رند).

در میکده افشرده چو خم پای ثباتی
ما را رسد ارهست به میخانه زکاتی
در مذهب ما نیست جزین صوم و صلاتی
از خاک در میکده خوشتر عرفاتی
(همان ۴۶۹)

صد خشت به سر خورده ز ارباب سلامت
در کیش مغان مستحق باده چو ما نیست
جز باده ننوشیم و بجز عشق نورزیم
مستان می معرفتیم و نشناسیم

اوج اندیشه‌های رندانه را در غزلیات حافظ به وضوح می‌توان مشاهده نمود. مسلماً این
گونه اعتقادات بسیار مورد استقبال و پذیرش شاعران روشن‌بین قرون بعد قرار گرفته است،
ریشه‌های تفکرات رندی حکیم گیلانی را باید در غزلیات حافظ سراغ گرفت:

گر بود عمر به میخانه روم بار دگر
به جز از خدمت رندان نکنم کار دگر
(حافظ ۱۳۷۱: ۱۷۶)

بگذار تا ز شارع میخانه بگذریم
روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق
کز بهر جرعه‌ای همه محتاج این دریم
شرط آن بود که جز ره آن شیوه نسپریم
(همان ۲۱۱)

مسلك و اندیشه‌های ملامتیه^۶ نیز در ساقی‌نامه حکیم گیلانی به وفور مشاهده می‌شود.
نفی کبر و غرور، ستیز با ظواهر عوام فریبانه و پایبندی به شعار «الملامة ترک السلامة»^۷ از
اعتقادات راسخ ملامتیان است.

حکیم گیلانی، اندیشه‌های ملامتی را می‌ستوده و طریقت‌شان را ارج می‌نهاده است. به
اعتقاد او سرمستی و دیوانه دلی، پرهیز از سلامت و التزام به «خرابات مغان»^۸ شرط اصلی
رسیدن به حقیقت است.

صد خشت بسر خورده ز ارباب سلامت
در میکده افشرده چو خم پای ثباتی
(حکیم گیلانی ۱۳۴۰: ۴۶۹)

دریوزه‌گر کوی خرابات مغانیم
در کاسه سر ریخته‌ایم حق قدم را
(همان ۴۶۴)

۶ «ملامت به معنای سرزنش، و ملامتی کسی است که کتم عبادت از غیر کند و اظهار هیچ خیر و خوبی نکند و هیچ شر و بدی را نپوشد.» (حلاج ۱۳۷۹: ۴۸۸).

۷ این سخن از حمدون قصار است (عطار نیشابوری ۱۳۶۶: ۴۰۳).

۸ خرابات مغان، میخانه و مقام وصل و اتصال را گویند که واصلان بالله را از باده وحدت سرمست می‌کند (سجادی ۱۳۷۰: زیر خرابات).

سرمستی و دیوانه دلی قسمت من شد
آن روز که در مغز جنون شور فشردند
(همان ۴۶۶)

مخموری و مستی است وجود و عدم ما
گر هست، همین است حیاتی و مماتی
(همان ۴۶۹)

گر عهد شکستیم، سر جام سلامت
سوگند به پای خم اگر نیست، قسم نیست
زاهد مکن از باده ما این همه پرهیز
امروز که در کوثر و تسنیم تو نم نیست
(همان ۴۷۰)

در پای خُمش سر بنه از روی ارادت
خود را چو مسیح و خضر از دُرد کشان گیر
(همان ۴۷۰)

۳) حَلَّاج و انا الحق:

در ساقی نامه حکیم گیلانی دوبار از حسین منصور حلاج (مقتول ۳۰۹ ق) و حقایق دعوی او سخن به میان آمده است. مسلماً واقعه دردناک حلاج^۹ برای روشن اندیشان قرون متمادی بسیار تأمل انگیز بوده و کم و بیش در آثار خود در باب انگیزه‌های آن سخن گفته‌اند. حکیم گیلانی در توجیه سخن مرموز و شطح آمیز حلاج معتقد است که وی از شدت وجد و شور و مستی چنین سخنی را بر زبان جاری نموده است؛ زیرا «مستی، حیرتی است که در اثر مشاهده جمال دوست بر سالک صاحب شهود دست می‌دهد.» (حلاج ۱۳۷۹: ۴۸۶).

مستی حالتی است روحانی و سرشار از اقبال و سعادت. این مستی مسلماً ناشی از مشاهده جمال حضرت دوست و درک اسرار حقیقت است. اسرار حق را نیز هر که فاش کند، سر بر سودای عشق گذارد.

آنجا که رسن تاب شود گیسوی تاکش
صد مست چو منصور به خمیازه دارست
(حکیم گیلانی ۱۳۴۰: ۴۶۰)

۹- حکیم سنایی غزنوی (۴۶۷ - ۵۲۹ ق) در توجیه سخن حلاج گفته:

پس زبانی که راز مطلق گفت	بود حلاج کو انا الحق گفت
راز خود چون ز روی داد به پشت	راز جلّساد گشت و او را کشت
روز رازش چو شب نمای آمد	نطق او گفته خدای آمد
راز او کرد ناگهانی فاش	بی اجازت میانه اوباش
صورت او نصیب‌دار آمد	سیرت او نصیب یار آمد
	(سنایی ۱۲۶۸: ۱۱۳)

از مست به جز نعرهٔ مستانه نخیزد بیجا گلوی دعوی منصور فشردند
(همان ۴۶۶)

۴) اغتنام فرصت:

در ساقی‌نامهٔ حکیم گیلانی، اغتنام فرصت و خوش باشی جلوه‌ای خاص دارد. زندگی، مهلتی کوتاه بیش نیست. آدمی باید تا مهلت حیات او به سر نرسیده به «نقد وقت»^۱ خویش بیندیشد و آن را دریابد. ابن‌الوقت، اغتنام فرصت و خوش باشی در این ساقی‌نامه مترادف یکدیگرند و طریق آن پناه بردن به «جام باده» است.

این جا نه مه و هفته، حساب از دم نقدست این جا نه شب جمعه، نه روز رمضانست
(حکیم گیلانی ۱۳۴۰: ۴۶۷)

ساقی همه یک دور بده قسمت ما را تا دور دگر هستی ما را که ضمان است؟
(همان ۴۶۷)

تا پیر مغان عیش به یاد دل ما داد کردیم غم و محنت ایام فراموش
(همان ۴۶۸)

بی‌عیش مزینم که جهان در خور غم نیست می‌خور که همین یک دمه فرصت همه دم نیست
(همان ۴۶۹)

این فرصت عشرت چو رود باز نیاید تا دست دهد، ساغر می‌را به ضمان گیر
(همان ۴۷۰)

خواجه حافظ نیز طریق‌رهایی از غم و بهره‌گیری مناسب از وقت را، پناه بردن به جام باده دانسته است:

صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن دور فلک درنگ ندارد شتاب کن
زان پیشتر که عالم فانی شود خراب کن ما را زجام بادهٔ گلگون خراب کن
(حافظ ۱۳۷۱: ۲۵۱)

۵) صومعه یا میکده؟

در ساقی‌نامهٔ حکیم گیلانی ارزش و اعتبار دیر مغان، خرابات و میکده بسی والاتر از صومعه

۱۰- به قول شبلی «وقت عارف چون روزگار بهار است، رعد می‌غرد و ابر می‌بارد و برق می‌سوزد و باد می‌وزد و شکوفه و مرغان بانگ می‌کنند.» (عطار ۱۳۶۶: ۶۳۲).

است. می عشق و معرفت، روح و روان آدمی را صیقل می دهد و از گرانباری می رهاند. عارف حقیقت بین طریق رسیدن به حقیقت را تنها به «شریعت محض» محصور و منحصر نمی کند. عارفان روشن نگر در مقابل کوتاه اندیشی های زاهدانه، روح تسامح را که نتیجه پختگی و اعتدال است توصیه می کنند. به هر حال می پرستی عارفانه بر خودپرستی زاهدانه برتری دارد. در عرفان بالنده و روشن بین ما، کلمه «زاهد» معمولاً مظهر سطحی نگری، تعصب و گاه ریاکاری است، این گروه معمولاً در بند ذکر و اوراد خویش اند و از چله گاه خویش قدمی فراتر نمی نهند وغالباً به طاعت خویش فریفته و مغرورند.

زاهدا! اگر ت میل سبکباری جان است بر دوش سبوغیر که سجاده گران است
در خود شده گم، چند ره صومعه پویی یک گام ز خود پیشترک، دیر مغان است
(حکیم گیلانی ۱۳۷۱: ۴۶۷)

واعظ به نصیحت در افسانه گشاده ست این هرزه در را نفسی از سخن افکن
(همان ۴۶۳)

تو منکر پیمانہ و من منکر پیمان زاهد نخورم جای می ناب، قسم را
(همان ۴۶۵)

این دیر مغان است که این جا به لب مست آلودگی از دامن مستور فشردند
(همان ۴۶۵)

عارفان و شاعران روشن نگر اندیشمند، به منظور رهایی از گرانباری زهد و یاران دغل کار ریابیشه به جام می پناه می برده اند. حافظ به این نکته به خوبی و صراحت اشاره نموده است:

درین خرقه بسی آلودگی هست خوشا وقت قبای می فروشان
درین صوفی و شان دردی ندیدم که صافی باد عیش دُرْد نوشان
(حافظ ۱۳۷۱: ۲۵۰)

صائب تبریزی (۱۰۱۶-۱۰۸۱ق) و بیدل دهلوی (۱۰۵۴-۱۱۳۳ق) که از بزرگان و شاعران نامدار سبک هندی به شمار می روند و تقریباً چند دهه بعد از حکیم فغفور گیلانی، پا به عرصه شعر و شاعری نهاده اند، در اشعار خود دقیقاً به این مضامین اشاره نموده اند: روزی نزدیک است می باید کلوخ انداز کرد زاهدان خشک را رندانه از سر باز کرد

- تا رگ ابر بهار و رشته باران بجاست چنگ عشرت را به قانون می‌توانی ساز کرد
(صائب ۱۳۷۹: ۱۳۵)
- گرچه در صومعه‌ها پیر شدم آخر کار از دم پیر خرابات جوانم کردند
(همان ۱۶۳)
- بگو به شیخ که از کفر تا به دین فرق است ز خودپرستی تو تا به می پرستی ما
(بیدل ۱۳۸۰: ۲۲۶)
- ز اهل صومعه اکراه نیست مستان را که ترش‌رویی زاهد به بزم می نمک است
(همان ۲۰۵)

۶) آزادی و عدم تعلق:

- با اندکی تأمل و دقت می‌توان دریافت که حکیم گیلانی در مکتبی بالیده و تحت تأثیر تفکری بوده که آزادی و آزاداندیشی و رهایی از قيود دست‌وپاگیر مادی، زیر بنای فکری آن را تشکیل می‌داده است، او خود را فرمانبر خاص فرمان کسی نمی‌بیند و از این که مانند زبونان «آب رخ» خود را برای «تکه نانی» بریزد، شرم و ابا دارد:
- فرمانبر خاص خط پیشانی خویشیم کس را نبود بر سر ما خط و براتی
(حکیم فغفور ۱۳۴۰: ۴۶۹)
- چون شیشه مریز آب رخ خود به ته نان چون خم به دهان خشت، به جای ته نان گیر
(همان ۴۷۱)

۷) ترک اختیار:

- حکیم گیلانی معتقد است که انسان محصور دایره قضا و قدر است و در دامگه قسمت روزی، مقید شده. بدیهی است که با کوشش صرف نمی‌توان به مقصود دست یافت:
- در کار جهان کوشش ما را اثری نیست باری چو همی کوشی، درعیش و طرب کوش
(همان ۴۶۸)
- حافظ نیز به این نکته اشاره نموده:
- رضا به داده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاده‌ست
(حافظ ۱۳۷۱: ۹۷)
- دیدگاه اشعری در بین شاعران این عصر (صفوی) به خصوص بیدل و صائب کاملاً

مشهود است:

مهره مومم به دست روزگار افتاده‌ام	در نمود نقش‌ها بی‌اختیار افتاده‌ام
(صائب ۱۳۷۹: ۲۲۸)	
هر چه آورد اختیاری نیست	طاس این نرد اختیاری نیست
کوشش گرد اختیاری نیست	بر هوا بسته‌اند محمل ما
کرد و ناکرد اختیاری نیست	همه مجبور حکم تقدیریم
(بیدل ۱۳۸۰: ۱۸۱)	

۸) رهایی از قید «خود»:

تعلق به «خود» ریشه تمام وابستگی‌های دست‌وپاگیر است. گام اول در طریق رهایی و پیوستن به حقیقت، ترک «خود» است. گرفتاری‌های زاهد از «خود» نشأت می‌گیرد و نام و شهرت و نشان و ناموس جملگی از «خود» و عشق به «خود» ناشی می‌شود. بدیهی است که سبکباری و آزادگی و نجات و رهایی را در ترک و طرد آن باید جست‌وجو نمود.

در خود شده گم، چند ره صومعه پویی یک گام ز خود پیشترک، دیر مغان است
(حکیم گیلانی ۱۳۴۰: ۴۶۷)

رندان فناپیم ز خود فارغ و آزاد نه در غم فکری و نه در قید نجاتی
(همان ۴۶۹)

فغفور مریدانه ره پیر مغان گیرم انانی را از خویش سبکبار شو و رطل گران گیر
(همان ۴۷۰)

تا بو که نشانت دهد از دایره خویش خود را به در از دایره نام و نشان گیر
(همان ۴۷۰)

۹) نارسایی و ناتوانی عقل:

حکیم که خود را فرمانبر خاص عشق و پیرو مذهب عشق می‌داند، معتقد است که در این طریقت بیش از هر چیز حیرت، سرمستی و شوریدگی کارساز است؛ زیرا عقل عقیده‌ای بیش نیست و در کار خود وامانده و محدود است و محدود را توان درک حقیقت عشق و مستی نیست.

ساقی ز خم آن دشمن فرهنگ برآور گو بود و نبود همه یکرنگ برآور
(همان ۴۶۳)

ما مست جنونیم ره عقل ندانیم صد مرحله بیش است ز ما تا خرد و هوش
(همان ۴۶۸)

شرط است که در مجلس مستان ننشیند گر کوزه خالی است و گر آدم هشیار
(همان ۴۶۷)

«هشیاری» نقطه مقابل «بیخودی و مستی» است؛ بنابراین مفهوم مثبتی از آن استنباط نمی‌گردد. حکیم گیلانی در بیتی زیبا، «کوزه خالی» را با «آدم هشیار» برابر و مترادف دانسته است. مسلماً هشیاری ناشی از عقل استدلال‌گر محدود که مقید به عالم فانی مادی است، هشیاری حقیقی محسوب نمی‌شود.

۱۰) حضور فراگیر حقیقت مطلق:

صاحب‌دلان روشن‌بین و حکیمان دل‌آگاه، در همه جا پرتوی از روی حبیب و جلوهای از معشوق را می‌نگرند.

آن برهمنانیم که جز حق نپرستیم این کفر که می‌گفت به بتخانه حرم نیست؟
(حکیم گیلانی ۱۳۴۰: ۴۷۰)

رفتیم به یکباره ره دیر و حرم را یکدست گرفتیم صمد را و صنم را
(همان ۴۶۴)

این تفکر را در ابیات حافظ نیز می‌توان سراغ گرفت:
در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست هر جا که هست پرتو روی جیب هست
آن جا که کار صومعه را جلوه می‌دهند ناقوس دیر راهب و نام صلیب هست
(حافظ ۱۳۷۱: ۸۸)

۱۱) جلوه‌هایی از صور خیال:

در ساقی‌نامه حکیم گیلانی، تصویرگری‌های شاعرانه جایگاه خاصی دارد و انواع تشبیهات خوش و استعارات دلنشین را می‌توان در آن یافت. در این مقاله دو نوع اصلی صور خیال که بیشترین درصد کاربرد در ساقی‌نامه را به خود اختصاص داده‌اند، مورد بررسی قرار گرفته است.

الف) تشبیه و انواع آن:

بیش از نیمی از ابیات ساقی‌نامه را تشبیهات و انواع آن دربرگرفته است که پاره‌ای از این

تشبیهات به صورت ترکیب «اضافه تشبیهی» (تشبیه فشرده) به کار رفته‌اند؛ مانند:
 آتش گل، آئینه جام، آئینه دیده، زمزم می، کدوی سر، دریای دن، طوفان غم، جنت
 میخانه و پنبه غفلت.

و جلوه برخی دیگر از تشبیهات را در این ساقی‌نامه به صورت تشبیه گسترده می‌توان
 مشاهده نمود؛ مانند:

آنجا که رسن تاب شود گیسوی تاکش صد مست چو منصور به خمیازه دارست

(حیکم گیلانی ۱۳۴۰: ۴۶۰)

موج قدحش دل برد از دست حریفان چون طره پر تاب که بر روی نگارست

(همان ۴۶۱)

جدول زیر تقریباً بیانگر درصد انواع تشبیهات، از حیث ویژگی‌های مختلف طرفین تشبیه

است:

۱- جدول مربوط به تشبیهات:

درصد	انواع تشبیه	
۸۹٫۷۹	محسوس به محسوس	از حیث محسوس و یا معقول بودن طرفین تشبیه
۶٫۱۳	محسوس به معقول	
۴٫۰۸	معقول به محسوس	
۶۵٫۳۱	تشبیه مفصل	از حیث ذکر و یا حذف وجه شبه و ادات تشبیه
۳۴٫۶۹	تشبیه مجمل	
۵۷٫۱۴	تشبیه مؤکد	
۴۲٫۸۶	تشبیه مرسل	
۲۴٫۴۸	تشبیه بلیغ	
۹۱٫۸۳	مفرد به مفرد	از حیث تعدد طرفین تشبیه
۸٫۱۷	مفرد به مرکب	

ب) استعاره و انواع آن:

حدود چهل و یک استعاره در این ساقی‌نامه وجود دارد که درصد کاربرد استعاره مکئیه بیش از استعاره مصرحه است.

نمونه انواع استعاره در ساقی‌نامه عبارتند از:

دامان بهار، دل انگور، در افسانه، مغز جنون، مردمک تاک، گلوی دعوی؛ آبله نور، دشمن

فرهنگ (استعاره مصرحه از می)، گل (استعاره مصرحه از می)

۲- جدول مربوط به استعارات:

انواع استعاره	درصد
استعارهٔ مکنیه	۸۰٫۴۸
استعارهٔ مصرحه	۱۹٫۵۲

حدود ۳۹٫۰۲ استعارات این ساقی‌نامه، به صورت ترکیب اضافهٔ استعاری است.

پ) تشخیص (Personification):

تشخیص (جاندار انگاری) در ساقی‌نامهٔ حکیم گیلانی جایگاه خاصی دارد. شاعر به موجودات بی‌جان و انتزاعی، صورت و هیأتی انسانی عطا نموده است. این صنعت در بین شاعران قرن دهم و یازدهم هجری نمود و جلوهٔ بیشتری دارد. گسترش افکار عرفانی آمیخته با نوعی تفکر فلسفی در قرن نهم تا یازدهم — که منشأ آن را هند^{۱۱} می‌دانسته‌اند — موجب شده که همه چیز در نظر شاعران آن روزگار «انسان وار» و یا «جاندار» جلوه کند.

نمونه‌هایی از «تشخیص» که در این ساقی‌نامه به صورت ترکیب اضافی هستند؛ عبارتند از: گیسوی تاک، خمیازه‌دار، دختر رز، مردمک تاک، جگر طور، چشم صراحی، شه رگ طنبور، گلوی دعوی، دیدهٔ مزمار، رگ جان، سربیکان، لب سوفار، پای خم، لب جام، لب ساغر، دل انگور و ...

۱۲) اشارات و تلمیحات:

تلمیحات و اشارات در این ساقی‌نامه جایگاه ویژه‌ای را به خویش اختصاص داده است. حکیم گیلانی به منظور غنای بافت درونی و معنوی ساقی‌نامه‌اش به وقایع تاریخی، اسطوره‌ای، قصص انبیاء، داستان‌های مذهبی و ... اشاره نموده است. به عنوان نمونه:

داستان موسی و آتش (ص ۴۶۰)، منصور و اناالحق (ص ۴۶۰)، ماجرای حضرت یوسف و چاه (ص ۴۶۳)، لحن داوودی (ص ۴۶۳)، موسی و کوه طور (ص ۴۶۵)، بهشت و نعمت‌های

۱۱- هند را سرزمین معنی و مکاتب فلسفی دقیق و ظریف دانسته‌اند، چنان‌که چین را سرزمین صورتگری و نقاشی؛ خاقانی در بیتی به این نکته اشاره کرده است:

من همی در هند معنی راست همچون آدمم وین خران در چین صورت کوز چون مردم گیا
(خاقانی ۱۳۶۳: ۵)

بهشتی (ص ۴۶۶)، زال و تهمتن (ص ۴۶۸)، طوفان نوح (ص ۴۶۸)، آب حیات و خضر (ص ۴۷۰)، داستان سیاوش (ص ۴۶۸).

۱۳ لغات و ترکیبات زبانی و بیانی

ساقی‌نامه حکیم گیلانی از حیث کاربردهای زبانی، لغات و ترکیبات نیز قابل تأمل است. استعمال برخی از واژه‌ها و لغات در این ساقی‌نامه نشانگر وجود رگه‌های «سبک هندی» در آن است؛ مانند دو کلمه «آبله» و «خمیازه» که در دو ترکیب زیبای «خمیازه دار» و «آبله نور» به کار رفته‌اند. دو شاعر نامدار سبک هندی، «صائب و بیدل»^{۱۲}، از این دو واژه بسیار استفاده نموده‌اند.

نمونه‌هایی از لغات و ترکیبات ساقی‌نامه:

خمیازه دار، مست صبح، زمزم می، طره تحریر، شاخ‌نوا، مرده پرهیز، شانه چنگی، گیسوی چنگی، زخمه مضراب، دریای دن، کدوی سر، دختر رز، پرچم جم، حسرت اورنگ، خوشه افسرده، دم آب، ساحت میخانه، داغ جگرطور، چاشنی مستی، ذوق نعم، مردمک تاک، دامن مستور، شعشعه نور تجلی، آبله نور، جنت میخانه، طره دستار، نعره مستانه، چشم صراحی، نای نی، شه رگ طنبور، تیر کمانچه، پیشترک، تلخابه رز، هلال لب ساغر، کم جان گرفتن.

نتیجه‌گیری

از این جستار می‌توان نتیجه گرفت:

الف) ساقی‌نامه‌ها پرشور و حال‌ترین اشعار دوره صفوی محسوب می‌گردند که موضوعات، توصیفات و مضامین متنوع و متعددی را در خود جای داده‌اند، با بررسی و تحلیل محتوایی و صوری این ساقی‌نامه‌ها، می‌توان به ویژگی‌های سبکی، زبانی و فکری آن عصر آشنایی پیدا نمود. ب) تنوع و تعدد موضوع و مضمون از جمله ویژگی‌های بارز ساقی‌نامه حکیم فغفور گیلانی است.

۱۲- «آبله» در شعر صائب و «خمیازه» در شعر بیدل فراوان به کار رفته:

هر سر خاری کلید قفل چندین آبله است وای بر آن کس که خاری بی‌محابا بشکند

(صائب ۱۳۷۹: ۱۶۶)

بس که مخمور خیالت رفته‌ایم آمدن خمیازه ما می‌کشد

(بیدل ۱۳۸۰: ۴۴)

پ) در این ساقی‌نامه، رگه‌های سبک هندی را به وضوح می‌توان مشاهده نمود. برخی از موضوعات و مضامین و حتی واژگان، ترکیبات و لغاتی را که چند دهه بعد از حکیم فغفور، شاعران نامدار سبک هندی در اشعار خویش از آن بهره برده‌اند، دقیقاً در این ساقی‌نامه یافت می‌شود.

ت) اصولاً عصر صفوی به دلیل تحولات گسترده اجتماعی و سیاسی و نیز ویژگی‌های خاص هنری و ادبی از جمله اعصار در خور توجه است. شاعران این عهد اگر چه از گویندگان متوسط زبان فارسی محسوب می‌شوند، اما نمی‌توان به کلی زبان، بیان و سبک آنان را نادیده گرفت؛ زیرا جملگی به منزله حلقه‌های زنجیر تحول زبان، فکر و سبک روزگار خود به شمار می‌روند که باید غبار مهجوری و گمنامی را از چهره‌شان زدود، بنابراین شایسته است که بر روی شخصیت‌ها و آثار ادبی و هنری این عصر دقت و وقت بیشتری صرف شود.

منابع

- الفتی تبریزی، شرف‌الدین. ۱۳۶۲. *رشف الالفاظ فی کشف الالفاظ*. به تصحیح نجیب مایل هروی. تهران: انتشارات مولی.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد. ۱۳۷۱. *دیوان حافظ*. به تصحیح قاسم غنی و محمد قزوینی. تهران: انتشارات زوآر.
- حلاج، حسین بن منصور. ۱۳۷۹. *مجموعه آثار حلاج*. به تصحیح و حواشی قاسم میرآخوری. تهران: انتشارات یادآوران.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی. ۱۳۶۳. *گزیده اشعار خاقانی*. به کوشش سید ضیاء‌الدین سجادی. تهران: انتشارات فرانکلین.
- دریاگشت، محمد رسول. بی‌تا. *صائب و سبک هندی*. تهران: انتشارات قطره.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۸۰. *روزگاران (تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی)*. تهران: انتشارات سخن.
- سجادی، سید جعفر. ۱۳۷۰. *فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*. تهران: انتشارات طهوری.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجتهد بن آدم. ۱۳۶۸. *حدیقه الحقیقه*. به تصحیح مدرس رضوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- شافعی، خسرو. ۱۳۸۰. صد شاعر (بیدل و ...). تهران: انتشارات کتاب خورشید.
- صفا، ذبیح الله. ۱۳۶۴. تاریخ ادبیات در ایران. ج ۵، تهران: انتشارات فردوس.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. ۱۳۶۶. تذکره الاولیاء. به تصحیح دکتر محمد استعلامی. تهران: انتشارات زوآر.
- فخر الزمانی قزوینی، عبدالنبی. ۱۳۴۰. تذکره میخانه. به تصحیح احمد گلچین معانی. تهران: انتشارات اقبال و شرکاء.
- کریمی، امیر بانو. ۱۳۷۹. دو بیست و یک غزل صائب. تهران: انتشارات زوآر.
- گلچین معانی، احمد. ۱۳۵۹. تذکره پیمانه. مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
- لاهیجی، محمد. ۱۳۶۸. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. به تصحیح کیوان سمیعی. تهران: انتشارات کتابفروشی محمودی.
- نصرآبادی، محمد طاهر. ۱۳۷۸. تذکره نصرآبادی. به تصحیح محسن ناجی نصرآبادی. تهران: انتشارات اساطیر.

